



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برابریابی وازگان نقش نما

«فرهنگ، زیرکان را راه نمایند و نوخامگان را چاه.»

مستقل نظری در این حوزه به فارسی نگاشته نشده است. در این مقاله، ابتدا به تلقی نادرست و فراگیر از واژه «معادل»، به عنوان رایج‌ترین برابرنهادِ واژه انگلیسی "equivalent" اشاره شده است و سپس با استناد بر آن و ارائه شواهدی مبنی بر دستوری - بافتی بودن سرشتِ وازگان نقش نما، نگارنده ادعا کرده است برابریابی سرمدخل‌های نقش نما در فرهنگ‌های عمومی دو زبانه انگلیسی - فارسی، به جز در چند مورد، تاکنون ناکارآمد و یکپارچه معنابنیاد بوده است. بدین منظور، در پایان الگویی جامع تر و کارآمدتر به صورت نظری پیشنهاد شده است.

امروزه فرهنگ‌نگاری از هر نوع (عمومی، تخصصی، جامع) که باشد، به عنوان شاخه‌ای از علم زبان‌شناسی، دانشی مستقل و شناخته شده به حساب می‌آید. در کشور ما نیز، برخلاف نگارش فرهنگ‌های عمومی دو زبانه انگلیسی - فارسی که می‌توان ادعا کرد به همت زبان‌شناسان و زبان‌دانان ایرانی، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، روند قابل قبولی داشته است، باید گفت جدا از دو یا سه نمونه شایسته آن هم به صورت مقاله و یا پیشگفتار، تاکنون هیچ اثر

فهرست واژگان

حروف اضافه^۴، تخصیص‌گرها^۵، ضمیرها^۶، حروف ربط^۷، فعل‌های کمکی^۸ و فعل‌های نخستین^۹ (کوثرک و دیگران، ۱۹۹۸، ص. ۱۲۰۰)، همگی به غایت دستوری پیوستار نزدیک‌ترند و ماهیتی دستوری‌تر دارند. در این مقاله، واژگان نام‌برده را «نقش‌نما»^{۱۰} نام نهاده‌ایم که عموماً یا خالی از معنای واژگانی‌اند^{۱۱} و یا معنای واژگانی‌شان ناچیز است و بیشتر بر اطلاعات دستوری واحدهای واژگانی همنشین خود می‌افزایند. همچنین از آن رو که این واژگان زایا نیستند (به نسبت واژگان قاموسی‌گرا^{۱۲})، تعدادشان برخلاف بسامدشان در زبان بسیار کم است و نیز از آنجا که بیشترشان تکیه‌بر نیستند، به ویژه در گفتار، کوتاه

۱. مقدمه

از آنجا که میان زبان‌شناسان دنیا با گرایش‌های نظری متفاوت، اشتراک نظری بر سر دسته‌بندی قطعی واژگان (به ویژه در زبان‌های تحلیلی‌تر) به دو گروه مجزای دستوری^۱ و قاموسی^۲ وجود ندارد، و نیز از آن رو که در این مقاله برای انسجام هرچه بیشتر بحث، نیازمند استفاده از برچسبی برای نامیدن گروه واژگان موردنظر خود در زبان انگلیسی (به عنوان زبان مبدأ در این مقاله) بودیم، با نگرشی پیوستارنگر و نشانیدن تمامی واژگان این زبان بر پیوستار میان دو پیش‌نمونه قاموسی و دستوری، مشخص شد واژگان موردنظر ما که عبارت‌اند از: صوت‌ها^۳،

می‌شوند.

یادآور می‌شویم ضمن پاسداشت تلاش تمامی بزرگواری که به نگارش فرهنگ‌های عمومی دو زبانه انگلیسی - فارسی همت گمارده‌اند، در این پژوهش، آگاهانه، تنها سه فرهنگ را برگزیده‌ایم که عبارت‌اند از: فرهنگ بزرگ حییم (سلیمان حییم)، ویراست دوم فرهنگ معاصر (محمدرضا باطنی و همکاران) و فرهنگ هزاره (علی محمد حق شناس و همکاران).

۲. گفتارها و پژوهش‌های پیشین

۱-۲. مفهوم «معادل»

ریشه واژه "equivalent" در لاتین تشکیل شده است از دو واژه "aequi" به معنای «برابر» و "valere" به معنای «قدرت داشتن» (Webster's New World Dictionary 2nd edition). فصل مشترک تعریف این واژه در شش فرهنگ معتبر عمومی یک‌زبانه بریتانیایی و امریکایی^{۱۳} عبارت است از:

(۱) برابری در مقدار، ارزش، توان، معنا، اهمیت، اندازه، کاربرد، عملکرد و غیره

مدخل واژگانی این واژه در سه فرهنگ حییم، معاصر و هزاره نیز به ترتیب، به قرار زیر است:

equivalent /'kwɪvələnt/ adj,n

هم‌چند، معادل؛ هم‌ارز، هم‌بها، هم‌قیمت؛ برابر، متعارف، هم‌معنی، بَدَل؛ هم‌رتبه، هم‌نیرو؛ هم‌قدر

equivalent¹ /'kwɪvələnt/ adj

۱. برابر، معادل ۲. هم‌ارز، هم‌ارزش ۳. قرینه، نظیر، شبیه، مشابه ۴. هم‌سنگ، هم‌پایه ۵. [شیمی] هم‌ظرفیت

equivalent² /'kwɪvələnt/ n

برابر، معادل

equivalent /'kwɪvələnt/ adj,n

معادل، هم‌ارز، برابر، مساوی؛ هم‌ارزش، هم‌تراز، هم‌سنگ، هم‌ردیف؛ [کلمه و غیره] مترادف، هم‌معنا

باندک دقتی می‌توان گفت واژه‌های «معادل»، «برابر» و «هم‌ارز» برابرتهادهای مشترک این سه فرهنگ هستند. اما آنچه مورد نظر ماست، وجود برابرتهادهای «مترادف» و «هم‌معنی» (هم‌معنا) همراه با ارائه اطلاعات بافتی به شکل «کلمه و غیره» در فرهنگ هزاره و بدون آن در فرهنگ حییم است. این در حالی است که اگر از شیوه برابرنویسی این دو فرهنگ و تمام فرهنگ‌های دوزبانه دیگری که اعتقاد به ارائه اطلاعات بافتی (و دیگر انواع اطلاعات) دارند پیروی می‌شد، بر اساس تعریف (۱) و برابرتهادهای مشترک سه فرهنگ دوزبانه نام‌برده، باید دست‌کم برابرنوشتی این‌گونه می‌داشتیم:

(۲) [اندازه، مقدار، ارزش، معنا، کاربرد، عملکرد و غیره] برابر، معادل، هم‌ارز

به بیان دیگر، تمام مفاهیمی که در این شیوه برابرنویسی میان دو قلاب ذکر می‌شوند، در واقع محدودکننده (با وجود توصیف‌گرهایی همچون مضاف‌الیه، صفت و غیره) و یا کامل‌کننده (با وجود قمرهایی همچون فاعل، مفعول و غیره) حوزه‌های معنایی و کاربردی برابرتهادهایی هستند که پس از قلاب و به صورت بی‌نشان و خنثی^{۱۴} ارائه می‌شوند. استفاده از این شیوه یعنی به‌کارگیری ملاحظات واژگان‌شناختی و معناشناختی نه تنها از حجم فرهنگ و فراوانی توضیحات می‌کاهد و جست‌وجو را سریع‌تر و آسان‌تر می‌کند (حق شناس و دیگران، ۱۳۸۱، ص. ۱۹۰) بلکه آن را از خطر دریافتان به ورطه بی‌پایان مترادف‌نویسی و تبدیل شدن به یک گنجوازه^{۱۵} حییم می‌رهاند. براساس آنچه گفته شد، اگر قرار به درج برابرتهادهای نشانداری همچون «هم‌بها»، «هم‌نیرو»، «هم‌ارزش»، «هم‌معنا» و غیره می‌بود، آنگاه افزودن برابرتهادهایی مانند «هم‌اندازه»، «هم‌کاربرد»، «هم‌توان» و چندین و چند ترکیب دیگر با پیشوند «هم» به این مجموعه ضروری می‌نمود. با چنین نگرشی، جدا از یکدست نبودن برابرنوشته‌ها که به حوزه تخصصی فرهنگ‌نگاری مربوط می‌شود و البته خود می‌تواند سرآغاز کژفهمی‌های مورد بحث ما باشد، وجود برابرتهادهای «هم‌معنا» و «مترادف» نشان از تلقی نادرست و فراگیر از واژه «معادل» به عنوان پربسامدترین برابرتهاد واژه انگلیسی "equivalent" دارد. بدین ترتیب، واژه "equivalent" را در حوزه زبان و زبان‌شناسی، همچون یک فرهنگ تخصصی دوزبانه و تنها با برابرتهاد بی‌نشان «معادل» این‌گونه باید برابرنویسی کرد:

(۳) (زبان) [معنایی، بافتی، دستوری و غیره] معادل

بنابراین هنگامی که سخن از «معادل» در علوم زبانی به ویژه در فرهنگ‌نگاری به میان می‌آید، منظور برابرتهادی است در زبان مقصد که دست‌کم با ویژگی‌های معنایی و بافتی و دستوری واحد واژگانی^{۱۶} زبان مبدا انطباق (تام^{۱۷} یا خام^{۱۸}) داشته باشد و تلقی «معادل» به عنوان صرفاً «برابرتهاد معنایی»^{۱۹} انگاره‌ای است نادرست که می‌تواند هر کار پژوهشی را، به ویژه در حوزه فرهنگ‌نگاری، به بیراهه بکشاند. چنین برداشت یکسونگری را حتی در تعریف زگوستا (۱۹۷۱) از فرهنگ دوزبانه نیز می‌توان آشکارا مشاهده کرد: «هدف اساسی یک فرهنگ دوزبانه، انطباق واحدهای واژگانی یک زبان با واحدهای واژگانی زبان دیگر است به طوری که از نظر معنای واژگانی^{۲۰} معادل یکدیگر باشند.» (ص. ۲۹۴) واضح است که زگوستا انطباق را تنها در حوزه معنایی ضروری دانسته است! او همچنین در تعریف «معادل» می‌نویسد: «معادل، واحد واژگانی‌ای است در زبان مقصد که معنای واژگانی اش مشابه واحد واژگانی مورد نظر در زبان مبدا باشد.» (ص. ۳۱۲). سلیمان حییم (۱۳۳۱، ۱۳۷۹) نیز با نگرشی به‌غایت معنابنیاد در دیباچه فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی خود که نخستین سنگ‌بنای

فرهنگ‌نویسی روشمند و نوین در ایران به شمار می‌رود می‌نویسد: «منظور اصلی از گردآوردن یک فرهنگ انگلیسی به فارسی همانا فهماندن «معنی» یا «مقصود» واژه‌های انگلیسی است» (ص. شش). او سپس هنگامی که سخن از منابع مورد استفاده‌اش به میان می‌آورد، به این نکته اشاره می‌کند که همگی آن منابع را به همراه «آزمودگی چندین ساله» خود در «گزینش بهترین معانی» به کار گرفته است (ص. هفت)، و در نهایت «مواظبت در اینکه معنی‌های مترادف با معنی‌های مختلف آمیخته نشود» را یکی از وظایف اصلی خود به عنوان نگارنده معرفی می‌کند. روشن است که در این واپسین بیان، واژه «معنی» آشکارا جایگزین واژه «برابرنهاد» یا «معادل» در عبارت «معنی‌های

طبیعی است اگر قرار باشد «معادل» را بر اساس چنین فرهنگ‌واره‌هایی تعریف کنیم، مناسب‌ترین و البته تنها گزینه، «برابرنهاد معنایی» خواهد بود!

بنابر آنچه گفته شد، نگارنده استفاده از واژه «برابر» را به جای «معادل» به صورت بی‌نشان، و در صورتی که «معادل» واژگانی باشد، «برابرنهاد» را به جای آن، در حوزه زبان پیشنهاد می‌کند؛ چرا که واژه جدید، هم حال و هوای امروز را با خود دارد و از این رو نوید‌نگرشی نو را می‌دهد، و هم فرصت مغتنمی است برای فاصله گرفتن از برداشت نادرست و فراگیر از واژه بیگانه «معادل» و تعریف دوباره اما دقیق و جامع واژه جایگزین.



۲-۲. برابریابی واژگان نقش‌نما

کوثرک و دیگران (۱۹۸۵) دربارهٔ وابستگی ساختاری واژگان نقش‌نما می‌نویسند: «معنای این عناصر به شدت به ساختی که در آن به کار می‌روند بستگی دارد. این ادعا از نام‌های گوناگونی که به این گروه از واژگان اطلاق می‌شود مشخص است: «واژگان دستوری»^{۲۲}، «واژگان نقش‌نما»^{۲۳} و «واژگان ساختی»^{۲۴} (ص. ۷۲). همان‌طور که کوثرک و دیگران به درستی بیان کرده‌اند، واژگان قاموسی‌گرا از آن رو که زاینده روابط جانشینی‌اند، اهمیت و گستره معنای‌شان به مراتب بیش از هر ویژگی دیگر، از جمله نقش دستوری‌شان است. از سوی دیگر، واژگان دستوری‌گرا از آن رو که زاینده روابط همنشینی‌اند و معنا و کاربردشان به شدت به ساخت سازه‌های هم‌نشین‌شان وابسته است، نقش دستوری‌شان اهمیتی به مراتب بیشتر از معنای‌شان دارد. چنین تفاوتی در سرشت واژگانی این دو گروه از واژگان زبان، به طور متقابل، رویکرد متفاوت فرهنگ‌نگار را در برابریابی طلب می‌کند. به بیان دیگر، با در

مترادف» شده است. این طرز تلقی همان است که فرهنگ‌واره‌های قرون وسطا زایندهٔ آند. به سخن دیگر، در روزگار آشفتگی زبانی اروپا که در آن، صاحبان قدرت و ثروت و علم به لاتین سخن می‌گفته‌اند و مردم عادی به زبان‌های محلی^{۲۱}، به ویژه گویش‌های منطقه‌ای، طبیعی است که هیچ‌گاه ارتباط سالم و کاملی نمی‌توانسته است میان این دو طبقه شکل گیرد. در چنین شرایطی، برحسب نیازی که به برقراری ارتباط و مهار دو زبانگویی حاکم احساس می‌شده است، نخستین فرهنگ‌واره‌ها به صورت دست‌نوشته‌هایی تدوین شدند که در آنها، در مقابل هر واژه لاتین، معادلی در گویش محلی موردنظر ارائه شده است (چارلتون لرد، ۱۹۸۴، ص. پانزده). آن‌چنان که از شواهد پیداست، این فرهنگ‌واره‌های غیر روشمند سیاهه‌ای بوده‌اند بلند و ناهمگون از واحدهای واژگانی زبان مبدا که در آرمانی‌ترین شکل، انطباق تام صرفاً معنایی با واحدهای واژگانی زبان مقصد داشته‌اند و کاربردشان همچون کاربرانشان محدود بوده است.

نظر گرفتن مشخصه‌های معنایی، ویژگی‌های واژگانی ذاتی و محدودیت‌های ساختی هریک از این دو گروه، بر فرهنگ‌نگار است که شیوه‌ای کارآمد، متناسب و متفاوت در برابریابی مدخل‌های فرهنگ دوزبانه‌اش برگزینند. بدیهی است ارائه صرفاً یک یا چند برابر نهاد معنایی یا مترادف به عنوان معادل با ذهنیتی یکپارچه قاموسی نگر و معنابنیاد، جز پیدایش برابر‌نهادهایی نامأنوس و غیرواقعی و نیز گمراهی کاربر نوپا ثمری در پی نخواهد داشت. فرانک ر. پالم (۱۳۶۶، ص ۷۳) با تأیید نگرش معناشناختی هنری سویت در این باره می‌نویسد:

«به نظر نمی‌رسد تمام واژه‌ها دارای یک نوع معنی باشند. در این مورد، هنری سویت دستورنویس انگلیسی تمایز معروف خود را میان واژه‌های پُر ۲۵ و واژه‌های صوری ۲۶ ارائه کرده است. [...] به نظر می‌رسد تنها واژگان پُر، دارای معنی [...] باشند. [...] واژگان صوری بیش از آن که به معنی‌شناسی مربوط باشند، به دستور زبان تعلق دارند. [...] معنایی که بر این دسته از کلمات مترتب است، از نوع دستوری به شمار می‌رود. ولی به هر حال باید توجه داشت که معنی واژه به تنهایی و به صورت مجرد نمی‌تواند مورد نظر باشد، بلکه معنی آن در ارتباط با سایر کلمات و شاید با تمامی جمله مدنظر قرار می‌گیرد و به همین دلیل نباید به دنبال شناخت معنی اینگونه کلمات به صورت مجرد بود (در فرهنگ‌های لغت [یک‌زبانه] سعی شده تا تعریفی برای واژه‌ها ارائه گردد که البته در اکثر اوقات موفقیت‌چندانی نداشته است).»

لازم به ذکر است، همانطور که مترجم کتاب نیز در پانوشت آورده است، مقصود سویت از به کارگیری واژه‌های «پر» و «صوری» دقیقاً همان واژه‌های «قاموسی» و «دستوری» بلومفیلد است. زگوستا نیز البته با تقسیم مدخل‌های فرهنگ‌های دوزبانه به «دلال‌پذیر» ۲۷ و «دلال‌ناپذیر» ۲۸ که به ترتیب با «قاموسی» و «دستوری» مطابقت دارند، درباره‌ی واژگان گروه دوم می‌نویسد: «در چنین مواردی، فرهنگ دوزبانه به معادل آن واژه اشاره نمی‌کند، بلکه کارکرد دستوری آن را به زبان مقصد توضیح می‌دهد» (ص ۲۹۵).

آنچه خواهد آمد، بررسی حرف ربط وابسته‌ساز "while" به عنوان یک نقش‌نامست تا مشخص شود آیا برابر‌نهادهایی که در سه فرهنگ دوزبانه مورد نظر ما ارائه شده‌اند، عملاً در بافت‌های متنوع به کار می‌روند و با ساخت زبان فارسی همخوانی دارند و یا غیرواقعی و ناکارآمدند.

۳-۲. بررسی نقش‌نامی "while"

کاربرد حرف ربط وابسته‌ساز ۲۹ "while" (یا "whilst" که شکل ادبی و رسمی آن است) را در زبان انگلیسی از حیث معنا می‌توان به دو دسته

زمانی و غیرزمانی تقسیم کرد که هر دسته خود شامل دو بخش است.

۳-۱. زمانی

در این بخش، حرف ربط "while" بر مفهوم زمان دلالت دارد؛ به این معنی که واژه "while" پیونددهنده‌ی دو کنش / موقعیت هم‌زمان است. نوع و رابطه‌ی این دو کنش / موقعیت خود بر دو قسم است:

الف. در این حالت، کنش / موقعیت b در «پس‌زمینه» کنشی / موقعیتی بلندمدت‌تر، یعنی a شکل می‌گیرد و حرکت می‌کند. به بیان دیگر، در همان حال که کنش / موقعیت a در جریان است / بوده است، کنش / موقعیت b شکل می‌گیرد / گرفته است. گفتنی است بسته به نوع کارکرد جمله، جمله‌واره while هم می‌تواند پیش از جمله‌واره دیگر بیاید و هم پس از آن.

- (a) While they were playing cards, somebody broke into the house.
(b) While I was in Madrid, there was a carnival.

برابر‌نهادها ۳۱

وقتی که ۲، هنگامی که ۳، زمانی که ۲، در حالی که ۲،
موقعی که ۱، در تمام مدتی که ۱

- ب. در این حالت، از آنجا که متر زمانی دو کنش / موقعیت a و b به یکدیگر نزدیک است (هر دو کنش یا بلندمدت‌اند و یا کوتاه‌مدت)، هر دو کنش / موقعیت هم‌زمان شکل می‌گیرند. به بیان دیگر، شروع و پایان آنها تقریباً یکی است.
- (c) John cooked supper while I watched TV.
(d) Racing was halted for an hour while the track was repaired.

برابر‌نهادها

در همان هنگام که ۲ در همان وقت که ۲، در همان زمان
که ۲، در تمام مدتی که ۲، مادامی که ۲، در حالی که ۱

در این برابر‌نهادها، به کاربرد نشانگرهایی مانند «همان» و «تمام» برای نشان دادن هم‌زمانی دو کنش / موقعیت توجه کنید.

حالت خاص در هر دو حالت الف و ب، گاه به دلایلی (همچون اقتصاد زبان) جمله‌واره "while" فروکاسته می‌شود. به این معنی که با حذف به قرینه برخی از سازه‌های جمله، حرف ربط "while" بر گروه حرف اضافه‌ای / اسمی مقدم می‌شود که جمله‌واره حاصل، ناخودایستا خواهد بود.

(e) They wanted a place to stay while in paris.

(... while they were in Paris.)

(f) He fell asleep while watching TV.

(... while he was watching TV.)



۲-۳-۲. غیر زمانی^{۳۳}

در این بخش، بر دو حوزه معنایی دیگر "while" دست می‌گذاریم که در هر دو مورد، حرف ربط "while" جانشین دو حرف ربط دیگری می‌شود که اختصاصاً در این دو معنا به کار می‌روند.

الف. در این حالت که کاربرد گسترده‌ای هم در زبان انگلیسی دارد، "while" برای نشان دادن تضاد میان دو گزاره به کار می‌رود. در این مورد می‌توان گفت "while" جانشین "whereas" شده است. با این کاربرد، جمله‌واره‌ای را که "while" در آن به کار رفته است (که وابسته است)، جمله‌واره پذیرشی^{۳۴} می‌نامند.

(g) Fred gambled his money away while Julia spent all hers on dresses.

برابرها

در صورتی که ۳، در حالی که ۲، (و) حال آن که ۱ و ۳،
اما ۱، ولی ۲

ب. در این حالت، حرف ربط "while" کاربردی مشابه "(a)though" دارد. گفتنی است این کاربرد "while"، رسمی و محدود است.

(h) While the news, so far, has been good, there may be days ahead when it is bad.

برابرها

با این که ۲، گرچه ۱، با وجود این که ۲، هر چند که ۲، با
آن که ۱، گو این که ۱

اکنون به عنوان نمونه، تنها دو مثال از حوزه معنایی نخست این واژه (۲-۳-۱. الف) یعنی جمله‌های (a) و (b) را به دو صورت ترجمه می‌کنیم:

(a) ۱. آنها گرم کارت بازی بودند که ناگهان کسی وارد خانه شد.
۲. هنگامی که آنها کارت بازی می‌کردند، ناگهان کسی وارد خانه شد.

(b) ۱. در مادرید که بودم، جشنی برپا شده بود.

۲. هنگامی که در مادرید بودم، جشنی برپا شده بود.

در ترجمه‌های دوم، مترجم (در اینجا نگارنده) خود را ملزم ساخته است تا از میان برابرها، ارائه شده، آن را که مناسب‌ترین است

برگزیند و در ترجمه به کار گیرد؛ این در حالی است که در ترجمه‌های نخست، مترجم ضمن آشنایی با کاربرد واژه "while"، ساخت زبان مقصد (فارسی) را در نظر گرفته و با توجه به بافت جمله و عناصر همنشین و البته معنا، بی‌آنکه برابر نهاد واژگانی خاصی را در ذهن بپروراند، ترجمه‌ای فارسی و روان ارائه کرده است.

از سوی دیگر، پس از بررسی دو ترجمه ارزشمند و مشهور پیرمود و دریا به قلم نجف دریابندری و مکبث به قلم داریوش آشوری از انگلیسی به فارسی، به این نتیجه رسیدیم که از چهارده بسامد واژه "while" به عنوان حرف ربط در پیرمود و دریا تنها دو بار مترجم از برابر نهادهای ارائه شده استفاده کرده است («هنگامی که» و «وقتی که») و در دوازده بار دیگر، یازده بار از برابر نهادهایی همچون «تا»، «و»، «همچنانکه»، «حالا که»، «که... داشت» و جز آن سود جسته و یک بار هم این واژه را به صفر ۳۵ ترجمه کرده است.

در مکبث نیز، از نه بسامد واژه "while" به عنوان حرف ربط، هفت بار از برابر نهادهایی همچون «تا»، «همچنانکه»، «آنگاه» و جز آن استفاده کرده و تنها دو بار برابر نهادهای «در حالی که» و «در همان حال که» را که پیشنهاد فرهنگ‌هاست به کار گرفته است.

۳. نتیجه‌گیری و ارائه الگو

در این مقاله، نگارنده استدلال کرده است مفهومی که تاکنون از «معادل» و به دنبال آن از «معادل‌یابی» به صورتی فراگیر وجود داشته، حاصل برداشتی نادرست است که مهم‌ترین و ملموس‌ترین پیامد آن می‌تواند ارائه برابر نهادهایی ناکارآمد، غیر واقعی و صرفاً معنابنیاد در فرهنگ‌های دوزبانه انگلیسی-فارسی باشد. سپس استدلال شده است اینگونه برابریابی‌ها به ویژه در مورد واژگان نقش‌نما به دلیل وابستگی‌های ساختی و بافتی شان، آنگونه که در نمونه "while" نشان داده شد، نتایجی به مراتب نامناسب‌تر و غیر واقعی‌تر در پی خواهد داشت. بر همین اساس و از آن رو که برابر نهاد «باید واحد واژگانی واقعی در زبان مقصد باشد که در جملات واقعی آن زبان به کار رود» (زگوستا، ص ۳۱۴)، نگارنده برای برابریابی هر چه دقیق‌تر و روشمندتر تمامی سرمدخل‌های نقش‌نما، الگوی زیر را پیشنهاد می‌کند:

$$A_s \sim I + \sum A_t \quad (4)$$

در این الگو که بر تعریف ارائه شده از «معادل» در الگوی (۳) استوار است، A_s واحد واژگانی نقش‌نما در زبان مبدأ، A_t واحد (برابر نهاد) واژگانی در زبان مقصد و I مجموعه اطلاعاتی است که ذکر شان در برابریابی واژگان نقش‌نما به دلایلی که گفته شد ضروری به نظر می‌رسد. این مجموعه اطلاعات عبارت‌اند از:

۱. اطلاعات معنایی
۲. اطلاعات بافتی
۳. اطلاعات نحوی

طبیعی است ذکر این مجموعه از اطلاعات از هر سه نوع و به صورت کامل، نمونه‌ای آرمانی و نظری است و هر گونه اختصار در ارائه اطلاعات و یا حذف هر یک از سه گونه آن در عمل و به فراخور واژه مورد نظر در

زبان مبدأ امکان‌پذیر است.

اما درباره A_t که برابر نهاد واژگانی A_s در زبان مقصد است پیشنهاد می‌شود نه به صورت مستقیم و مجزا، بلکه در قالب ترجمه مثال‌هایی که در هر مورد ارائه می‌شوند، آورده و مشخص شوند. از آنجا که شمار چنین برابر نهادهایی را پایانی نیست و به دلیل محدودیتی که در حجم، همواره فرهنگ‌نگار ملزم به رعایت آن است، انتخاب مناسب‌ترین سازه(ها) بر اساس پربسامدترین برابر نهادهای به کار رفته در آنها در بیکره زبانی مورد استفاده فرهنگ‌نگار پیشنهاد می‌شود. چنین برابر نهادهای واژگانی‌ای که زگوستا آنها را «ترجمانی»^{۲۶} می‌خواند (ص ۳۱۵)، جنانا از «امکان تحلیل و مقایسه معنایی واحدهای واژگانی هر دو زبان، اطلاعات بافتی و کاربردی مفیدی به دلیل سرشت ترجمانی بودنشان» در اختیار کاربر می‌گذارند (همانجا). لازم است یادآور شویم در برخی موارد که ناهمسان‌نگری زبانی^{۲۷} در کار است، هیچ برابر نهاد واژگانی در زبان مقصد نمی‌توان یافت، که در این صورت خواهیم داشت:

$$\sum A_t = \emptyset \Rightarrow A_s = I \quad (5)$$

در پایان، ذکر دو نکته را ضروری می‌دانم. نخست آنکه، صورتی از این الگو در فرهنگ حییم البته به شکلی ابتدایی و محدود، هم در شمار و هم در حجم و برش‌های اطلاعاتی، آمده است که حدود نیم قرن بعد در فرهنگ هزاره، به شکلی روشمندتر و آراسته‌تر نسبت به آن فرهنگ و با نام «مدخل‌های دستوری توصیفی» ارائه شده است.

دیگر آنکه، نگارنده بر این باور است که آنچه گفته شد و الگویی که ارائه شد، نه تنها درباره فرهنگ‌های عمومی دوزبانه انگلیسی-فارسی، بلکه با توجه به ویژگی‌های رده‌شناختی زبان‌ها، در مورد فرهنگ‌های دوزبانه دیگر نیز می‌تواند مصداق داشته باشد...

کتابنامه

- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۷). فرهنگ معاصر. تهران: فرهنگ معاصر.
- پالمرو، فرانک (۱۳۶۶). نگاهی تازه به معنی‌شناسی. کورش صفوی (مترجم). تهران: نشر مرکز.
- حق‌شناس، علی‌محمد و دیگران (۱۳۸۱). فرهنگ هزاره ۵. تهران: فرهنگ معاصر.
- حییم، سلیمان (۱۳۷۹). فرهنگ بزرگ انگلیسی-فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- سامعی، حسین (۱۳۸۱). «فرهنگ دوزبانه». علی‌محمد حق‌شناس و دیگران (مؤلفان). فرهنگ هزاره ۵. تهران: فرهنگ معاصر.
- شکسبیر، ویلیام (۱۳۷۸). مکبث. داریوش آشوری (مترجم). تهران: آگاه.
- صفوی، کورش (۱۳۸۰). «ترجمه و مسئله خودکارشدگی». گفتارهایی در زبان‌شناسی. تهران: هرمس.
- همینگوی، ارنست (۱۳۶۳). پیرمود و دریا. نجف دریابندری (مترجم). تهران:

5. determiners
6. pronouns
7. conjunctions
8. auxiliary verbs
9. primary verbs (do, have, be)

۱۰. اصطلاح «نقش‌نما» رایج‌ترین برابر نهاد اصطلاح انگلیسی «function words» در زبان فارسی و به باور نگارنده، مناسب‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین آنها نیز هست.
 ۱۱. خواندن این گروه از واژگان با نام «empty» از همین رو است.
 ۱۲. بر پیوستاری که به آن اشاره شد، اسم‌ها، فعل‌های تام، صفت‌ها و قیده‌ها از آن رو که به غایت قاموسی نزدیک‌ترند، در قیاس با نقش‌نماها، قاموسی‌گرایی و نه قاموسی مطلق، پسوند «گرا» نیز به همین دلیل به کار گرفته شده است.

13. Oxford Advanced Learner's Dictionary, 5th & 6th editions; Collins Cobuild English Dictionary, 2nd editions; BBC English Dictionary, 1st editions; Longman Dictionary of Contemporary English, 2nd & 3rd editions; Webster's New World Dictionary, 2nd college edition; the American Heritage College Dictionary, 3rd edition.

۱۴. در این مقاله، این دو صفت که از نظر بافتی نگریسته شده‌اند و نه از نظر دستوری، برابر نهادهایی را توصیف می‌کنند که ملزم به حضور در هیچ بافت ویژه‌ای نیستند و می‌توانند هم‌نشین هر توصیف‌گری در هر بافتی باشند.

15. thesaurus
16. lexical unit
17. absolute
18. partial
19. semantic equivalent
20. lexical meaning
21. vernacular
22. grammatical words
23. function words
24. structure words
25. full words
26. form words
27. designative
28. non-designative
29. subordinate conjunction
30. temporal

۳۱. این برابر نهادها به ترتیب شماره از این فرهنگ‌ها استخراج شده‌اند: ۱. فرهنگ معاصر، ۲. فرهنگ هزاره، ۳. فرهنگ حییم.

32. non-finite
33. non-temporal
34. concessive clause
35. null

۳۶. مقصود "translational equivalent" است که در تقابل با "explanatory equivalent" قرار دارد.

37. isomorphism

- Crystal, D. (2003). *A Dictionary of Linguistics & Phonetics*. London: Blackwell Publishing.
- Laird, Ch. (1982). "Language and the Dictionary". In David B. Guralnik (ed.). *Webster's New World Dictionary*. New York: Simon & Schuster.
- Quirk R. et al. (1985). *A Comprehensive Grammar of the English Language*. London: Longman.
- Sinclair, J. (1992). *English Usage*. London: Harper Collins.
- Swan, M. (1995). *Practical English Usage*. Oxford & New York: Oxford University Press.
- Zgusta, L. (1971). *Manual of Lexicography*. Prague: Academia.



پانویس‌ها:

* از آن رو که این مقاله، با تشویق‌ها و راهنمایی‌های استاد مهربانم، خانم دکتر فرزانه فرحزاد در دانشگاه علامه طباطبایی شکل گرفت، هرچه خوانندگی است سهم او، و هر چه کاستی است، سهم من است.

1. function words
2. lexical words
3. interjections
4. propositions